

فصل‌نامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه تاریخ اسلام
سال هشتم، شماره سی‌ام، تابستان ۱۳۹۷
صفحات ۳۱ - ۵۴

بررسی نزاع گفتمان‌ها بر سر معانی سیاسی - مذهبی در معجم الصحابه‌ی بغوی (مطالعه موردی روایات راجع به خلفای راشدین)

زهره باقریان^۱
محمدعلی چلونگر^۲
اصغر منتظرالقائم^۳

چکیده

معجم الصحابه‌ی بغوی از جمله مهم‌ترین منابع صحابه‌نگاری قرن سوم و چهارم هجری است که همانند سایر منابع معرفتی در حوزه تاریخ، تاریخ‌نگارستان‌های شفاف و خنثی نیست که واقعیت‌های اجتماعی، سیاسی، و مذهبی را عیناً بازگو کند، بلکه حقایق را تحریف یا پنهان کرده‌است. این دسته از منابع بازتابی دقیق و منطبق بر عینیت نیستند، بلکه به‌نوعی بازنمایی اراده و اندیشه‌های مورخ‌اند و تحت تأثیر بافت‌های زمانه مؤلف تدوین شده‌اند. در این منبع نیز، نمود تفکرات مؤلف درباره روایات مربوط به خلفای راشدین، که در برهه‌ای از تاریخ، خود تفکرساز بوده‌اند، بیشتر است. پژوهش پیش‌رو درصدد است بر اساس روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، به این مسئله بپردازد که الگو و نحوه بازنمایی روایات معجم الصحابه درباره خلفای سه‌گانه و علی (ع) بازتاب کدام معانی از گفتمان‌های سیاسی-مذهبی جامعه است. بنابراین این پژوهش نوعی تحقیق متن‌محور است که چگونگی شکل‌گیری قدرت (سیاسی-مذهبی و...) در متن بغوی را، که در آن با برجسته‌سازی یک اندیشه و طرد سایر اندیشه‌ها درحقیقت به تقویت آن قدرت پنهان پرداخته شده، تفسیر و تبیین کند.

کلیدواژه‌ها: صحابه‌نگاری، خلفای راشدین، معجم الصحابه‌ی بغوی، تحلیل گفتمان انتقادی.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه اصفهان. qom.1400@yahoo.com

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول). m.chelongar@yahoo.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. montazer5337@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۱۲ تاریخ پذیرش: ۹۷/۰۷/۱۰

مسئله عدالت صحابه، که از مهم‌ترین اعتقادات سیاسی-مذهبی اهل سنت است (حسن عباس حسن، ۵۴۳)، منجر به تألیف آثاری در زمینه شناخت صحابه رسول خدا توسط رجال اهل سنت شد. یکی از نخستین آثار در این زمینه، معجم الصحابه بغوی است. بغوی از صحابه‌نگاران بنام قرن سوم و چهارم هجری در مصر و شام است. در پایان قرن سوم، به واسطه فتوحات، جایگاه صحابه نزد اقوام غیرعرب نیز تقویت شد، زیرا آنها اصحاب را واسطه‌های میان رسول الله ﷺ و امت و نیز آشنایان به سنت و سیره رسول خدا ﷺ می‌دانستند. اما صحابه‌نگارهایی که در مناطق مختلف تدوین شد، تحت تأثیر جریان‌های فکری-عقیدتی و گاه سیاسی، شکل‌های مختلفی یافت. این جریان‌ها نه تنها در کمیت و حجم کتب صحابه‌نگاری تأثیر مهمی بر جای گذاشت، بلکه در محتوا و روایات این آثار نیز اثر داشت و سبب شد تا صحابه‌نگاران در پی حل و پاسخگویی یا مقابله با این اندیشه‌های سیاسی-مذهبی، روایاتی را از اصحاب انعکاس دهند که در راستای جو سیاسی-فکری زمانه‌شان باشد. همچنین از آنجا که صحابه‌نگاران می‌بایست اوضاع و شرایط پیچیده و انواع رویدادهای درهم‌تنیده را در قالب شمار اندکی از واژه‌ها یا جملات روایت می‌کردند، مؤلفه‌های دیگری چون ذهنیت و بینش راوی نیز به میدان می‌آمد (استنفورد، ۳۶۰). از آنجا که خمیرمایه اصلی منابع صحابه‌نگاری، روایات و احادیث است، نقش مؤلف در این دسته از منابع پررنگ‌تر است. یکی از دلایل آن، مسئله جعل حدیث است که به‌طور رسمی از زمان خلیفه سوم آغاز و تا پایان قرن دوم هجری تداوم یافت (ابوریه، ۱۱۸). این مسئله در قرن سوم محدثان بغداد را با تعداد زیادی از روایات ساختگی، که هر یک با انگیزه خاصی ساخته شده بودند، روبه‌رو ساخت و آنان و صحابه‌نگاران را وادار به گزینش این روایات کرد. علاوه بر آن، منع حدیث نیز، که از زمان وفات رسول خدا آغاز شد، در قرن سوم هجری مورخان و محدثان را با روایاتی با اختلاف در لفظ یا معنا مواجه ساخت. با توجه به این شرایط، صحابه‌نگاران علاوه بر گزینش روایات، لفظ و گاه معنای احادیث و روایات را بر اساس علائق، ارزش‌ها، و عقاید درونی خویش برمی‌گزیدند. مسئله این است که این احادیث و روایات بر اساس چه معیارهایی توسط

صحابه‌نگاران گزینش و نقل شده و آنان در ذکر روایات تاریخی یا حدیث‌های راجع به تراجم اصحاب، به بازتاب معانی کدام گفتمان جامعه پرداخته‌اند و نیز اینکه گفتمان‌های نامطلوبی که آنها در متن به طرد و حاشیه‌رانی آنها پرداخته‌اند، کدام‌اند. پاسخ به این سؤالات تنها بر اساس رویکرد تحلیل گفتمان امکان‌پذیر است و پژوهش حاضر نیز در بررسی *معجم الصحابه* بغوی، از میان بی‌شمار تراجم اصحاب، به سبب نفوذ و جایگاه خلفای راشدین و اختلاف اندیشه‌های کلامی میان فرق مختلف بر سر حقانیت و مشروعیت خلفا، از تراجم خلفای راشدین در *معجم الصحابه* بنا به این شیوه نمونه‌گیری کرده‌است. در این پژوهش، تلاش خواهد شد تا دیدگاه‌های سیاسی-مذهبی بغوی، که بازتاب مجموعه‌ای از نزاع‌های گفتمانی جامعه در متن است، با الگوی تحلیل گفتمان فرکلاف تفسیر و تبیین شود. در پیشینه تحقیق در منابع صحابه‌نگاری به مقالاتی با عناوین «ساختار و شیوه‌های تدوین *معجم الصحابه*»، «درآمدی بر شناخت شکل‌گیری و تطور صحابه‌نگاری»، و «مکتب‌های تاریخی و کلامی صحابه‌نگاری»، از محمدرضا هدایت‌پناه، می‌توان اشاره کرد، اما این آثار تنها به بررسی یا دست‌کم، نقد بیرونی منابع صحابه‌نگاری پرداخته‌اند، در صورتی که پژوهش پیش‌رو از منظر گفتمان انتقادی و با نمونه‌گیری از تراجم خلفای راشدین *معجم الصحابه* را نقد کرده‌است. افزون‌براین، از آنجا که تحلیل گفتمان یک رویکرد بین‌رشته‌ای و بسیار گسترده است، در بسیاری از رشته‌ها، پژوهش‌های متنوعی بنا به آن صورت گرفته‌است. در حوزه تاریخ نیز در سال‌های اخیر، متون بسیاری با بهره‌گیری از این روش، بررسی و تحلیل شده‌اند، اما تاکنون در هیچ مقاله‌ای با رویکرد گفتمان به نقد منابع صحابه‌نگاری پرداخته نشده‌است و از این‌رو، می‌توان کاربرد رویکرد فرکلاف در نقد متون صحابه‌نگاری در این مقاله را نخستین تجربه پژوهش‌های این‌چنینی به شمار آورد.

رویکرد فرکلاف

روش تحلیل گفتمان انتقادی انتقال از سطح جمله و روابط دستوری به سطح بزرگ‌تر است (میلز، ۱۷۱). در سال ۱۹۷۰، گونه‌ای از تحلیل گفتمان و متن در پی سازماندهی نقش زبان در روابط قدرت در جامعه به وجود آمد، زیرا پیش از آن، اکثر

پژوهش‌های جامعه‌شناختی زبان توجهی کمی به موضوعاتی چون سلسله‌مراتب اجتماعی و قدرت داشتند (5, Wodak & Mayer). در زبان‌شناسی نقاد، که نورمن فرکلاف چهره بارز آن است، بیشتر به مبانی تعریف فوکو از گفتمان پرداخته و کوشش می‌شود مباحث فوکو انضمامی‌تر و پژوهش‌های تحلیل گفتمانی روشمندتر شوند (غلام‌رضا کاشی، ۷۱). فرکلاف تعریف فوکو را از گفتمان با چارچوب نظام‌مندی از تحلیل مبتنی بر زبان‌شناسی متن تلفیق کرده‌است (میلز، ۱۸۷). با استفاده از شیوه پیشنهادی وی می‌توان ویژگی‌هایی را در متن پیدا کرد که با قرائت عادی نادیده می‌ماند. علاوه بر این، متخصصان تحلیل گفتمان انتقادی بر آن‌اند که با استفاده از ابزارهای مناسب زبان‌شناختی از یک‌سو، و با ارجاع به زمینه‌های تاریخی و اجتماعی موضوع مورد بررسی از دیگرسو، می‌توان ایدئولوژی را (که عمدتاً از طریق عادی‌سازی و خنثی‌سازی گفتمان به صورت پنهان درآمده)، به منظور بررسی انتقادی از لایه‌های زیرین متن و گفتمان به سطح آورند. بنابراین، تحلیل گفتمان انتقادی نوعی از تحلیل ایدئولوژیک متون است (آقاگل‌زاده، ۲۳۶). این ایدئولوژی‌ها ذهنیت مؤلف را در راستای دو قطب «ما» و «آنها» سامان می‌دهد و مورخ تمامی متن را در قالب دوگانه ما و آنها پی می‌ریزد و این دوگانگی به صورت برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در متن نمایان می‌شود. برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی سازوکاری است که به واسطه آن، گفتمان‌ها تلاش می‌کنند نقاط قوت خود را برجسته کنند و نقاط ضعف خود را به حاشیه برانند و بالعکس، نقاط قوت غیر یا دشمن را به حاشیه برانند و نقاط ضعف او را برجسته سازند (سلطانی، ۱۱۲). فرکلاف معتقد است متن معنایی دارد که مفسر می‌بایست آن را یک‌بار با توجه به متغیرهای درون متن فهم کند و یک‌بار نیز، در نسبت با متون دیگر و گفتمان‌های زمینه به آن دست یابد. این بخش اخیر از فهم از نظر فرکلاف تفسیر متن است که در فاصله بین متن و جامعه رخ می‌دهد و نوعی نقد میان‌متنی است که به تأثیرات قدرت و اجتماع بر متن می‌پردازد. در این مرحله مشخص خواهد شد که مآجرا چه بوده و چه دشواری‌هایی ذهن مورخ را به خویش مشغول ساخته و نقش زبان در این باره چه بوده‌است (فرکلاف، ۲۲۲).

روش تحلیل متن در این مقاله نیز مبتنی بر تفکیک برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی در

زبان است. کوشش شده به این سؤال پاسخ داده شود که بغوی در معجم الصحابه چگونه گفتمان‌ها را در راستای ایدئولوژی خودی برجسته ساخته و با حاشیه‌رانی معانی گفتمان‌های غیرخودی، به طرد آنها پرداخته و روایات را در راستای اعتبار گفتمان‌های مورد توافقش گزینش و نقل کرده‌است.

فضای گفتمانی تدوین معجم الصحابه

مهم‌ترین مباحث در قرن سوم هجری، مسائل سیاسی، به‌ویژه در موضوع امامت و خلافت، بود (طوسی، ۵۵۴/۲). این مسئله مواضع و واکنش‌های متفاوت گروه‌های مختلف جامعه اسلامی را در پی داشت و به تشعبات زیادی دامن زد. همچنین نوشته‌ها، فتاوی، و متون فقهی بسیاری در این دوره با محوریت جانشینی رسول خدا شکل گرفت. از این رو، می‌توان گفت اپیستمه سیاسی حاکم بر این دوره از تاریخ اسلامی، مبانی مشروعیت قدرت، آن هم از نوع دینی، است. ظهور این نظام معرفتی در جامعه اسلامی به ظهور گفتمان‌های متعددی انجامید که به‌منظور اعلام مشروعیت خود و کسب هژمونی در جامعه و به‌علت ایدئولوژیک بودن بنیان دولت اسلامی (لمبتون، ۲۳-۲۵)، به سراغ مذهب رفتند و گفتمان‌های مذهبی نیز، به‌هدف هژمونیک شدن در اجتماع از قدرت (سیاست) بهره گرفتند. این دو گفتمان متعارض سیاسی و مذهبی به‌منظور تثبیت خویش، دال‌ها و معناهای هم‌دیگر را به کار بردند و فضای گفتمانی مشترکی بین آنها شکل گرفت که نتیجه آن، ظهور گفتمانی واحد و سیاسی-مذهبی بود. بنابراین، همه گفتمان‌های این دوره زیرساخت‌ها و مسائل واحدی داشتند که الفاظ، مفاهیم، و ساختار مشترک، آنها را به هم نزدیک می‌کرد (فیرحی، ۵۸)؛ همه آنها برای هژمونیک شدن در جامعه از کانال علم (روایات نبوی) وارد شدند و با گزینش، جعل، و طرح روایات به‌نفع خویش، به تقویت گفتمان خود در جامعه دست زدند. پاسخ به اصل رهبری جامعه اسلامی، دو گفتمان سیاسی-مذهبی را در اواخر قرن سوم برجسته ساخت؛ این دو گفتمان، تشیع و تسنن بودند که از دو حزب علوی و عثمانی برمی‌خواستند و بر سر دو دال مرکزی امامت و خلافت به نزاع گفتمانی مشغول بودند. با اینکه بیشتر فرق اسلامی با یک‌دیگر اختلاف و درگیری داشتند، این اختلافات در

میان شیعه و خرده‌گفتمان حنابله نمود بارزتری یافت، زیرا بغداد، مرکز خلافت اسلامی، کانون تجمع شیعیان و حنبلی‌ها، به‌عنوان طیف تندرو سنی‌مذهب، بود (حموی، ۴/۴۴۸) و عالمان حنبلی بسیاری در بغداد حضور داشتند (ابن‌خلدون، ۱/۵۶۶). در اواخر قرن سوم دو گفتمان سیاسی-مذهبی شیعه و حنبلی نسبت به سایر گفتمان‌ها برجسته‌تر شدند (حموی، ۴/۲۵۵) که در این میان گفتمان سنت با گرایش حنبلی، به‌عنوان گفتمان رسمی، حمایت قدرت را نیز با خود داشت و از این‌رو، با نیروی قدرت به حاشیه‌رانی تشیع روی آورد. گفتمان تشیع که در اواخر قرن سوم هجری با حاشیه‌رانی سخت‌افزاری گفتمان تسنن مواجه شد، شیوه رقابت نرم‌افزاری خود را ناکارآمد دید و از این‌رو، با برپایی جنبش‌هایی به حاشیه‌رانی سخت‌افزاری رقیب روی آورد و همچنین با نفوذ به دربار عباسی (بارانی، ۱۴۷) به کنترل قدرت و سیاست پرداخت و با ورود به مراکز قدرت بر سایر قلمروی اسلامی نیز تسلط یافت. به علت عدم باور به گرایش‌های عقلانی در میان اهل سنت، در آغاز این حنابله بودند که تجلی بیشتر یافتند و به فتنه‌انگیزی برخاستند (ابن‌مسکویه، ۱۴۹/۵؛ حموی، ۴/۲۵۵). ولی به تدریج بی‌تدبیری حنابله در تأمین نیازهای فکری و پاسخگویی به پرسش‌های زمانه و تعصبشان در نزاع یا طرد رقبا آشکار شد. در بسیاری اوقات، نزاع‌ها میان فرقه‌های سنی از مجادلات میان شیعه و سنی بر سر معناها بیشتر بود، به‌طوری که خرده‌گفتمان حنابله، با تفکرات سلفی‌گری، بیشترین درگیری را با سایر خرده‌گفتمان‌های اهل سنت داشت. اهل سنت، معتزله و شافعی‌ها را جزو اصحاب رأی می‌دانستند و دوگانگی میان اصحاب رأی و اصحاب حدیث جامعه را به عرصه منازعات تعصب‌آمیز بدل کرده بود. حنابله یا اهل حدیث در رفتار با دشمنانشان به خشونت (شیوه سخت‌افزاری) شهرت داشتند. طرد سخت‌افزاری مخالفان در گفتمان حنبلی، این فرقه را با کاهش گرایش اجتماعی به آنان روبه‌رو ساخت. اگرچه در این نزاع‌ها گفتمان تسنن سلفی ساختارشکسته شد و هژمونی‌اش را از دست داد، هژمونیک شدن گفتمان تشیع بر افکار عمومی نیز حاصل نشد و در آن قرن، روابط نیروهای سیاسی و مذهبی در وضعیت توازن نسبی قرار گرفت و امکان حذف هر یک از دو نیروی شیعه و سنی از عرصه اجتماع و قدرت منتفی بود، زیرا حنابله به‌علت فزونی جمعیتشان در بغداد و تندروی در برخورد با

مخالفان، بالاخص شیعه و معتزله، هنوز بر آگاهی جامعه تأثیرات بسزایی داشتند. این منازعات در جامعه اسلامی از سطح شمشیر به عرصه قلم انتقال یافت. گفتمان‌های مختلف راجع به مسائلی چون انتخاب امام یا خلیفه، تعداد خلفا، و فضل و برتری و ترتیب آنها به تولید معنا پرداختند و در راستای تبلیغ و تثبیت معنای مورد نظر خود دست به تدوین رساله‌هایی زدند و با طرح معانی جدیدی در باب خلافت، صورت‌بندی‌های متفاوتی ارائه و مرزهای نظری خود را مشخص کردند. همچنین در طرد اندیشه‌های دیگر، ردیه‌هایی علیه مخالفان نوشتند. به همین جهت، در این دوران در ممالک اسلامی پدیده «عقیده‌نویسی» رواج یافت. به این ترتیب، هر گفتمان مرزهای سیاسی‌اش را صورت‌بندی و با تثبیت اولیه هویت خود، سعی در طرد و نفی دیگر گفتمان‌ها و اندیشه‌ها می‌کرد. در این میدان تخاصم گفتمانی، هر گروه برای تفوق و برجسته‌سازی خود و به حاشیه‌رانی معانی سیاسی-مذهبی رقیب، دست به جعل و تأویل روایات زد و به نشر احادیثی در فضل و تأیید یا ذم و طعن خلفای سه‌گانه و علی علیه السلام پرداخت (سباعی، ۷۹). از این رو، رقابت و تخاصم گفتمانی از میدان اجتماع به عرصه قلم و زبان وارد شد. بازتاب این نزاع بر سر طرد معانی گفتمان غیر و اعتباربخشی و برجسته‌سازی گفتمان خودی در معرفه *الصحابه* نیز قابل بررسی است و با تفسیر متن می‌توان به آن دست یافت.

عبدالعزیز بغوی، معروف به ابن منیع (ابن ندیم، ۴۲۳)، از صحابه‌نگاران بنام قرن سوم هجری است که از کودکی به صحابه‌نگاری پرداخته‌است (ذهبی، ۴۴۲/۱۴). او از محضر استادان بزرگی استفاده و اغلب از آنها روایت نقل کرده‌است. احمد بن حنبل از کسانی است که بغوی از او روایات بسیاری نقل کرده‌است. او از دوستان احمد بن حنبل و ملازم وی بوده و اکثر معلوماتش را از احمد و پسرش، عبدالله، فراگرفته‌است. بغوی در تراجم خلفای راشدین به همان شیوه‌ای که به سایر صحابه پرداخته، عمل کرده‌است، اما در مواردی در این شیوه اختلافاتی یافت می‌شود. وی جلد سوم کتاب را با ترجمه احوال ابوبکر آغاز کرده و در جلد چهارم *معجم الصحابه*، بر اساس ترتیب خلافت و نه بر اساس حروف الفبایی، ابتدا به شرح حال عمر، سپس، عثمان و در نهایت، امیرالمومنین علی علیه السلام پرداخته‌است. به عبارتی، او ترجمه احوال خلفای راشدین را بر

اساس ترتیب به خلافت رسیدنشان بررسی کرده است.

بازتاب نزاع‌های گفتمانی بر سر معانی سیاسی در معجم‌الصحابه

الف) طرد و برجسته‌سازی گفتمان‌ها در مسئله تعداد خلفا و افضلیت آنها

در این دال سیاسی در حوزه امامت، بغوی متأثر از گفتمان حنبلی است که ضمن پذیرش علی علیه السلام به عنوان خلیفه چهارم، فضیلت خلفای سه گانه و علی علیه السلام را به همان ترتیب به خلافت رسیدنشان می‌پذیرد. او اندیشه تفصیل را در دو بخش طرد کرده است: ۱. طرد اندیشه تفصیل علی بر ابوبکر. طرد این معنا در معجم‌الصحابه درواقع در راستای طرد معنای امامت و راه‌های گزینش امام در گفتمان سیاسی شیعه است. ازاین‌رو، با بررسی ایدئولوژی بغوی در مسئله گزینش امام می‌توان به اندیشه متن در مسئله تفصیل نیز دست یافت. شیعیان بر این عقیده‌اند که امامت از طرف خداوند و به واسطه نص تعیین می‌شود. در معجم‌الصحابه، گزینش امام بر اساس این شیوه معنایی از ایدئولوژی غیر به شمار می‌آید. اینکه بغوی بیشترین روایات را به فضیلت علی علیه السلام اختصاص داده، دلیلی بر خلافت و افضلیت ایشان پس از رسول خدا در نظر بغوی نیست. شیعیان برای مشروعیت خلافت علی و افضلیت او بر سایر خلفا بر روایاتی تأکید کرده‌اند که از میان آنها، بغوی تنها به حدیث غدیر بسنده کرده است (بغوی، ۳۶۴/۴)، زیرا تمامی نویسندگان معتبر و متعصب سنی این حدیث را ثبت و صحت واقعه را تأیید کرده‌اند. بنابراین هرگز صحت واقعه غدیر و توجه و عنایت پیامبر به علی علیه السلام مبنای مجادله شیعه و سنی نبوده و نیست. اختلاف بین این دو گفتمان سیاسی - مذهبی بر سر معنای کلمه مولا در روایت است. شیعیان این واژه را به معنی رهبر، آقا، و سرپرست می‌دانند و صریحاً علی را جانشین بلافصل پیامبر می‌نامند، ولی اهل سنت کلمه مولا را به معنی دوست و یاور یا محرم راز تفسیر می‌کنند (ابن‌کثیر، ۲۰۸/۵-۲۱۴) و چنین استدلال می‌آورند که منظور پیامبر تشویق پیروانش به توجه بیشتر به علی علیه السلام و ایجاد قدر و اعتبار و مهر و محبت برای وی بوده است. بغوی نیز در راستای اعتباربخشی به گفتمان سنت در مسئله گزینش امام، با بهره‌گیری از روایات رسول خدا، با استراتژی گزینش حدیث و به واسطه چینش ساختاری و ارائه روایات در متن، همان

مضمون مولا را بر اساس گفتمان سنت منعکس ساخته‌است. او در ابتدا روایاتی از رسول خدا درباره دوستی و مودت به علی علیه السلام بیان کرده؛ از جمله: «ای علی جز مؤمن تو را دوست ندارد و جز منافق تو را دشمن ندارد» (بغوی، ۳۶۲/۴). در روایتی، به نقل از رسول اکرم، امام را ولی کل مؤمنان بعد از پیامبر معرفی کرده‌است (بغوی، ۳۶۳/۴) و در ادامه به بیان حدیث غدیر پرداخته‌است (بغوی، ۳۶۴/۴). بغوی بلافاصله پس از ذکر روایت غدیر، دوباره به سفارش رسول خدا در دوستی با علی پرداخته، با این شرح که «کسی جز مؤمن او را دوست ندارد و کسی جز منافق بر او غضب نمی‌دارد» (بغوی، ۳۶۴/۴). گزینش و چینش روایات در معجم *الصحابه* به گونه‌ای است که خواننده از واژه «ولی» همان نگرش اهل سنت را برداشت کند و این روایت سیاسی را، که شیعه آن را نص آشکار درباره خلافت و افضلیت علی علیه السلام بر سایر صحابه می‌داند، به واسطه گزینش و چینش هدفمندانه روایات رسول خدا در سفارش به دوستی با علی کم‌رنگ می‌سازد و برداشت اهل سنت از کلمه مولا را به خواننده منتقل می‌کند.

در معجم *الصحابه*، علاوه بر چینش هدفمندانه روایات، با گزینش و نقل روایاتی دیگر، به برجسته‌سازی معیارهای خلافت بر اساس گفتمان سنت پرداخته شده‌است. مهم‌ترین معیار خلافت در گفتمان سیاسی سنت، انتخابی بودن خلیفه است. بررسی صفات و ارزش‌هایی که بغوی برای خلفای راشدین به کار برده، نشان می‌دهد که وی آن صفات را در راستای اختیارات خلافت گزینش و نقل کرده‌است. در کتاب او، شمار صفات ممدوح و فضایل علی علیه السلام نسبت به سایر خلفا بیشتر است. همچنین بغوی در ذکر صفات خلفا به مواردی اشاره کرده که مختص ویژگی‌های رفتاری و شخصیتی شیخین است، ولی در توصیف علی علیه السلام، به جای چنین وصف‌هایی، به بازتاب فضایل ایشان پرداخته‌است. مهم‌ترین توصیفی که از صفات اخلاقی ابوبکر در متن انعکاس یافته، رحیم و دلسوز بودن است (بغوی، ۴۵۱/۳). درباره صفات اخلاقی عمر نیز با نقل روایتی از ابن کثیر سلمی نوشته‌است: «عمر هم سختگیر بود و هم تسامح می‌ورزید» (بغوی، ۳۳۹/۴). این توصیف از عمر تنها صفتی ارزشی است که بغوی در وصف خلیفه دوم به کار برده‌است؛ توصیفی متعارض با دو بار ارزشی مثبت و منفی. درباره خشونت اخلاقی و تندوی خلیفه دوم در کتب و منابع، روایات زیادی نقل شده‌است

(ابن سعد، ۲۷۴/۳ و ۲۸۲) و به نظر می‌رسد بغوی نیز با نقل روایت از ابن‌کثیر سلمی درصدد بوده‌است با بهره‌گیری از استراتژی حسن تعبیر، خشونت و شخصیت اخلاقی نامتعارف عمر را، که در اکثر منابع رعب‌آور ترسیم شده، با وصف تعدیل‌شده «تسامح» همراه کند. همچنین علاوه بر آنکه خشونت ظاهری خلیفه دوم را با عبارت «سختگیری» توصیف کرده، با آوردن ویژگی متقابل «تسامح‌ورزی» و ایجاد یک دوگانه‌سازی اخلاقی تلاش کرده به تعدیل هویت اخلاقی عمر مدد برساند.

بغوی در توصیف خلیفه سوم نیز از مقوله رفتار و اخلاق وی آغاز کرده‌است؛ او عثمان را از زبان رقیه، دختر رسول خدا، از مردان خوب و شبیه‌ترین صحابه در خلق به رسول خدا توصیف کرده‌است (بغوی، ۳۳۰/۴).

بنابراین سه خلیفه نخست از منظر مؤلف معجم الصحابه تنها بر اساس اخلاق و ویژگی‌های رفتاری‌شان در مواجهه با مردم برجسته شده‌اند، ولی علی علیه السلام به‌عنوان خلیفه چهارم در اندیشه بغوی (بغوی، ۳۳۷/۴) با شرح فضایل درونی توصیف شده‌است. بغوی سه مرتبه علی را با صفت علم توصیف کرده‌است. در روایت نخست، توصیف علی به فضیلت علم را از زبان خود حضرت و با نوعی طرد از طرف مردم منعکس ساخته: «ما پسر بچه بودیم که در بازار علی را دیدیم... او را شکم‌گنده خواندیم. علی گفت: چه می‌گویید؟ گفتیم: به ما گفتند که به شما شکم‌گنده گوئیم. علی گفت: بله، من شکم‌گنده‌ام؛ بالایش علم و پایشش طعام است» (بغوی، ۳۵۹/۴). همچنین در روایات دیگری آورده: «هیچ یک از اصحاب پیامبر نبود که بگویند از من پرسید، آلا علی» (بغوی، ۳۶۱/۴) و «عمر در مشکلی که پیش می‌آمد، اگر ابوالحسن نبود و او را یاری نمی‌کرد، به خدا پناه می‌برد» (همان، ۳۶۲/۴). این دو روایت نیز تعبیری دیگر از فضیلت امام در علم هستند. اگر توانایی پاسخ به سؤالات اصحاب و حل مشکلات عمر توسط علی علیه السلام را پاسخ به سؤالات و حل مشکلات علمی-فقهی تفسیر کنیم، در معجم الصحابه، علی علیه السلام سه مرتبه با فضیلت علم توصیف شده‌است. عادل‌ترین و بهترین قاضی مدینه بودن، از دیگر فضایلی است که علی علیه السلام در معجم الصحابه به آن وصف شده: «علی روایت می‌کند: بعد از آن دعای پیامبر، من در امر قضاوت دیگر مشکلی نداشتم و قضاوتی بر من مبهم نیامد» (بغوی، ۳۶۱/۴). از همین روست که بغوی امام را

عادل‌ترین قاضی اهل مدینه توصیف کرده‌است (همان، ۳۶۱/۴). به نظر می‌آید درخواست امام از مردم برای پرسش از ایشان، در واقع دعوت از سؤال درباره مسائل فقهی و قضایی باشد، زیرا در معجم الصحابه بلافاصله پس از مسئله قضاوت و عدالت علی و دعای پیامبر در حق امام، به آن پرداخته شده‌است.

با وجود آنکه در معجم الصحابه صفات و فضایل ارزشی علی علیه السلام نسبت به سایر خلفا از کمیت بالاتری برخوردار است، بغوی تلاش کرده با حذف ارزش‌ها و فضایل بی‌شمار حضرت تا حد امکان یا تقسیم آنها بین خلفای سه‌گانه، در طرد مخالفان بهره گیرد. هیچ یک از فضایل و ارزش‌هایی که او نقل کرده بر افضلیت سیاسی علی علیه السلام بر سایر خلفا دلالت ندارد، بلکه آن فضایل بر اساس ایدئولوژی مؤلف گزینش و نقل شده‌است. علم، عدالت، و قضاوت، مهم‌ترین فضایل و ارزش‌هایی‌اند که علی علیه السلام با آنها در معجم الصحابه توصیف شده‌است (بغوی، ۳۶۱/۴-۳۶۲)؛ صفاتی که در شمار فضایل حضرت بوده و شرح آنها با رویه کار بغوی در توصیف اخلاق سایر خلفا همخوانی ندارد. در حالی که در معجم الصحابه، سه خلیفه نخست از منظر ارزش‌های رفتاری توصیف و برجسته شده‌اند، علی علیه السلام با وجود فضایل و ارزش‌های بی‌شماری همچون علم، عدالت، و قضاوت، از نظر اخلاقی تازیانه‌به‌دست است (بغوی، ۳۶۰/۴). این واژگان ارزشی معجم الصحابه درباره علی علیه السلام، افضلیت اخلاقی ایشان را بر سه خلیفه نخست کم‌رنگ می‌کند. به عبارتی، مهم‌ترین عامل اعتبار بیشتر سه خلیفه نخست نسبت به علی علیه السلام نه اعلیت آنها، که اخلاق و رفتار خلفا با مردم تحت حاکمیتشان عنوان شده‌است. هم‌فکران بغوی نیز در مورد علی علیه السلام به انعکاس همین عقیده پرداخته‌اند که «علی کار خلافت را شایسته نیست، زیرا مردی سخت دیندار است؛ از هیچ خطایی چشم‌پوشی نمی‌کند... و با این روش نمی‌توان رعیت را اداره کرد» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷، ۸۰/۱۲-۸۱). اگرچه علم از شروط امامت نزد شیعه و سنی است، در گفتمان اهل سنت، اینکه کسی صرفاً عالم باشد را نمی‌توان دلیل امامت وی دانست، بلکه وی زمانی امام است که امت او را به این مقام منصوب کنند (خنجی، ۷۹). از این رو در این دیدگاه، لازم نیست امام، اعلم زمان خویش باشد و همین اندازه که به اجتهاد و آگاهی به احکام الهی رسیده باشد، کافی است و امامت وی با اختیار و پذیرش مردم تحقق

می‌یابد. از همین جهت است که بغوی بر صفات اجتماعی در سه خلیفه نخست تأکید کرده، اما مقبولیت اجتماعی علی علیه السلام را با وصف سختگیری وی در احکام و تازیانه‌به‌دست بودن او، طرد می‌کند و فضایل علمی حضرت را عامل افضلیت وی در خلافت به شمار نمی‌آورد. بغوی علاوه بر طرد اخلاقی علی علیه السلام به توصیفاتی با واژگان ارزشی دیگری راجع به ایشان پرداخته که ظاهراً مثبت و در باطن، با بار معنایی منفی استفاده شده‌اند: «علی نقل می‌کند: رسول‌الله مرا قاضی کرد، ولی من گفتم: من جوانم؛ مرا به‌سوی قومی می‌فرستی که از من باتجربه‌ترند» (بغوی، ۳۶۹/۴). بغوی با ذکر این روایت، صفت «جوانی» را، که در ظاهر بار ارزشی مثبتی دارد، به‌معنای عدم تجربه کافی در اداره جامعه مسلمانان و در راستای طرد تفضیل علی بر سایر خلفا به کار گرفته‌است. بنابراین، در اندیشه بغوی، علی علیه السلام با همه فضایل بی‌شماری که از وی در منابع یاد شده، به‌علت خشونت و استفاده از ابزار زور (تازیانه) و عدم تجربه کافی (جوانی) در اداره جامعه، طرد اخلاقی و مدیریتی می‌شود. در کتاب بغوی، تازیانه‌به‌دست بودن حضرت منجر به کینه مردم از او عنوان شده‌است (نک: بغوی، ۳۶۵/۴). از این رو، چنین القا شده که علی علیه السلام از مقبولیت لازم در خلافت برخوردار نیست، تا آنجا که در بازار مدینه به کودکان دستور می‌دهند به او توهین کنند (بغوی، ۳۶۰/۴) و خصائص ظاهری او (شکم‌گندگی) نسبت به فضایل و ارزش‌های درونی، همچون علم و تدبیر، برجسته شده‌است. از منظر معجم الصحابه، تفضیل ابوبکر بر علی علیه السلام به مقوله تجربه و اخلاق بازمی‌گردد و فضایل و صفاتی هم که از خلفا در این کتاب انعکاس یافته، در راستای طرد معانی گفتمان سیاسی شیعه در مسئله افضلیت علی علیه السلام بر سایر خلفا و برجسته‌سازی امامت اختیاری در گفتمان سیاسی سنت است.

دومین معیار اهل سنت در انتخاب خلیفه، قریشی بودن است که در روایات بغوی نیز برجسته شده‌است. بغوی در روایتی از عایشه آورده: «پدرم مرا در هنگام بیماری‌اش صدا زد و گفت ای دخترم! من گرامی‌ترین مردم قریش بودم» (بغوی، ۴۵۱/۳). بغوی در این روایت، با وصف ابوبکر به‌عنوان گرامی‌ترین قریش دو معنا را به خواننده منتقل کرده‌است؛ نخست آنکه افضل همه مردمان قریش، ابوبکر است و دیگر آنکه مقوله افضلیت خلفا تنها در میان قریش قابل طرح است. بغوی، متأثر از اندیشه اهل سنت و در

راستای افضلیت ابوبکر، با بهره‌گیری از استراتژی ذکر حدیث، خلیفه اول را گرامی‌ترین فرد قریش و افضل بر سایر خلفا و علی علیه السلام معرفی کرده و این‌گونه به برجسته‌سازی گفتمان سیاسی-مذهبی اهل سنت، به‌عنوان گفتمانی خودی، پرداخته‌است.

معیار دیگر خلافت در گفتمان اهل سنت این است که اصل ولایت از آن طالب ولایت نیست. از ابوبکر نقل شده که «از رسول خدا درباره این موضوع سؤال کردم. ایشان به من فرمودند: ای ابوبکر! خلافت از آن کسی است که از آن رویگردان است، نه کسی که بر گرده خلافت می‌جهد و از آن کسی است که از آن دوری می‌جوید، نه کسی که به آن نزدیک می‌شود و برای کسی است که به او بگویند خلافت مال توست، نه کسی که بگوید خلافت از آن من است» (کردعلی، ۳۵۴). شاید همین سخن ابوبکر سبب ورود این اندیشه به گفتمان سیاسی اهل سنت شده‌است؛ درواقع، این اندیشه یکی از توجیهاتی است که نظریه سیاسی اهل سنت به‌عنوان جزئی از ساختار منطقی‌اش در برابر ادله شیعه، که مبنی بر اعتبار نص در تعیین یا معرفی علی به‌عنوان خلیفه است، مطرح می‌کند. برجسته‌سازی این معنا در معجم *الصحابه* از این روایت نیز به دست می‌آید: «به ابوبکر گفته می‌شد خلیفه الله. پس گفت: من خلیفه محمدم و به کمتر از این (مقام خلافت) هم راضی هستم، یعنی کراهت دارم که مرا خلیفه الله می‌خوانند» (بغوی، ۴۵۱/۳). بغوی در این روایت، ضمن برجسته‌سازی اندیشه مذکور در گفتمان اهل سنت، درواقع ادعای علی علیه السلام در افضلیت خود را بر ابوبکر در مسئله خلافت نیز به حاشیه رانده‌است.

دال بعدی گفتمان سیاسی اهل سنت در مسئله امامت، شرایط سنی است. اولین بار ابو عبیده جراح خطاب به علی علیه السلام بیان کرد: ای پسرعمو! تو جوان هستی و آنان مشایخ قوم هستند و تجربه و شناختی را که آنان از امور دارند، نداری (دینوری، ۱۴-۱۵). بغوی به این اندیشه در گفتمان سنت نیز، بر اساس روایتی از علی علیه السلام اعتبار بخشیده‌است: در آن روایت، امام با گزینش رسول خدا به‌منظور قضاوت قومی فرستاده می‌شود، ولی حضرت به این مسئله اعتراض کرده و خطاب به رسول خدا فرموده‌اند: «من جوانم و مرا به سوی قومی می‌فرستی که از من باتجربه‌ترند» (بغوی، ۳۶۰/۴). در این روایت، بغوی از زبان خود علی، افضلیت را از او طرد کرده و با حاشیه‌رانی گفتمان

شیعه، برتری علی را بر ابوبکر خاتمه داده‌است، زیرا در ادامهٔ روایت، علی علیه السلام تجربه و پختگی قوم را از خویش برتر یافته و به این انتساب اعتراض کرده‌است. درواقع، انعکاس تجربهٔ قوم تأویلی از کبر سن و پختگی سیاسی-مذهبی سایر اصحاب نسبت به ایشان است و بغوی با گزینش و نقل این روایت، به برجسته‌سازی گفتمان اهل سنت پرداخته‌است.

در ترجمهٔ احوال ابوبکر نیز، بغوی در دو روایت به مسئلهٔ کبر سن (تجربهٔ سیاسی-مذهبی) او پس از رسول خدا اشاره کرده‌است. در روایت نخست، به نقل از انس، ابوبکر را بزرگ‌ترین اصحاب رسول خدا معرفی کرده (بغوی، ۴۴۹/۳) و در روایت دیگر، به مقایسهٔ سن رسول خدا با ابوبکر پرداخته‌است (همان‌جا). برجسته‌سازی مقولهٔ سن در مبحث امامت شیوهٔ دیگر بغوی است که به‌واسطهٔ آن، افضلیت ابوبکر در مقابل علی علیه السلام برجسته شده‌است.

برجسته‌سازی خلافت ابوبکر در معجم الصحابه. روایات معجم الصحابه نشان می‌دهد که بغوی با گفتمانی مواجه بوده که حقانیت ابوبکر و خلافت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله طرد می‌کرده و با حمله به مقام خلیفهٔ اول، خلافت علی علیه السلام را منصوص الهی به شمار می‌آورده‌است. ازاین‌رو، بغوی برای به‌حاشیه‌راندن این گفتمان و در راستای اعتباربخشی به خلافت ابوبکر، به گزینش و نقل روایاتی روی آورده که با اثبات حقانیت خلیفهٔ اول، ضمن برجسته‌سازی گفتمان خودی، بخش‌هایی از عناصر گفتمان غیرخودی را طرد می‌کرده‌اند. ازجمله روایت عبدالله بن عمرو که در آن، «رسول خدا فرمودند: در پی من ۱۲ خلیفه خواهند آمد که [از میان آنها] ابوبکر زندگی نمی‌کند، جز اندکی» (بغوی، ۴۵۰/۳). بغوی با نقل این روایت، خلافت ابوبکر را پیش‌بینی رسول خدا و مورد تأیید ایشان به شمار آورده و مسئلهٔ انتخاب او توسط مسلمانان را، که مورد طعن گفتمان تشیع است، برجسته کرده‌است. سپس در راستای اعتباربخشی به خلافت ابوبکر، به همراهی او با رسول خدا در غار (بغوی، ۴۵۳/۳) پرداخته که در گفتمان سیاسی اهل سنت، اغلب به‌منظور مشروعیت‌بخشی به خلافت ابوبکر، نقل می‌شود.

در این بخش‌های معجم الصحابه، تقابل گفتمانی بین دو گفتمان کلان شیعه و سنی است که در یکی از آنها مسئلهٔ خلافت خلیفهٔ نخست به‌طور کلی انکار می‌شود و در

گفتمان دیگر، که در قطب مثبت متن قرار دارد، مقام مشروع ابوبکر به شمار می‌آید.

۲. **طرد اندیشه تفضیل علی علیه السلام بر عثمان.** برخی از روایات معجم *الصحابه* با هدف طرد و حاشیه‌رانی اندیشه تفضیل علی بر عثمان گزینش و نقل شده‌اند. این مسئله در متن، دیگر از نوع تقابل دو گفتمان شیعه و سنی نیست، زیرا شیعه افضلیت دو خلیفه نخست را نیز طرد می‌کرد. بلکه نزاعی درون‌متنی است میان خرده‌گفتمان‌های اهل سنت.

اندیشه افضلیت علی بر عثمان گفتمانی است که برای نخستین بار توسط اهل حدیث کوفه مطرح شد؛ آنها ابوبکر و عمر را بر اساس اندیشه گفتمانی اهل حدیث، به‌عنوان دو خلیفه نخست، علی علیه السلام را در مرتبه سوم، و عثمان را به‌عنوان خلیفه چهارم پذیرفتند. خرده‌گفتمان‌های دیگری از اهل حدیث هم در عراق شکل گرفت که بر سر مسئله افضلیت و تعداد خلفا با کلان‌گفتمان اهل سنت اختلاف داشتند. این گروه‌ها که به متشیعان معروف بودند، تنها به سه خلیفه اعتقاد داشتند و عثمان را فاقد هرگونه افضلیت می‌دانستند و با رد خلافت او، ترتیب خلفا را این‌گونه ترسیم می‌کردند: ابوبکر، عمر، و علی (خلال، ۴۰۹). بغوی نیز در معجم *الصحابه* و در مقوله افضلیت عثمان، می‌بایست با دو گفتمان در نزاع بوده باشد. نخست بایستی با طرد افضلیت علی بر عثمان، خرده‌گفتمان اهل حدیث کوفه را به حاشیه می‌راند و سپس، با برجسته‌سازی ویژگی‌های عثمان و اثبات حقانیت او، گفتمان متشیعان عراق را، که به حاشیه‌رانی عثمان می‌پرداخت، طرد می‌کرد. از این‌رو، وی به ترسیم هویتی مثبت از عثمان در متن پرداخته‌است. هویتی که وی از خلیفه سوم ترسیم کرده، در پاسخ به طرد هویتی او در دو گفتمان مذکور است. از آنجا که بغوی نمی‌توانسته به بیان فضایی از عثمان بپردازد که افضل بر فضایل علی باشد، به روایاتی جعلی متوسل شده که در آنها ترتیب به خلافت رسیدن خلفای سه‌گانه و علی علیه السلام بر اساس گفتمان سیاسی-مذهبی اهل سنت مورد توافق رسول خدا مطرح شده‌است. نکته جالب‌توجه اینکه این روایات تنها در بخش تراجم احوال عثمان آمده و در ترجمه احوال سایر خلفا به چشم نمی‌خورند.

«احمد بن ابراهیم روایت کرده که: با عمر حج گزاردم، پس قافله سالار آواز سر داد که امیر بعد از عمر، عثمان است. سالی دیگر با عثمان حج گزاردم، قافله سالار فریاد می‌زد

که امیر بعد از عثمان، علی است» (بغوی، ۳۳۱/۴)؛ «از محمد بن مطهر روایت شده که از ابوعبدالله، احمد بن حنبل سؤال کردم که از چهل سال پیش تا به حال مردم چه نظری به تفضیل داشته‌اند. گفت: ابوبکر، عمر، عثمان و... علی نزد ما از خلفای راشدین است» (بغوی، ۳۳۶/۴-۳۳۷). این روایت‌ها علاوه بر آنکه علی علیه السلام را در افضلیت بر ابوبکر و عثمان طرد می‌کنند، معنایی جدید از تقابل گفتمانی در معجم الصحابه به دست می‌دهند که دیگر از نوع تقابل شیعه و سنی نیست، بلکه حاکی از تضادی درون‌گفتمانی بین فرق اهل سنت است.

برجسته‌سازی هویت عثمان. بغوی پس از طرد اندیشه تفضیل علی بر خلیفه سوم، با هویت‌بخشی به عثمان، افضلیت او را بر علی علیه السلام برجسته کرده است. در معجم الصحابه، هویت عثمان با چهار روایت جعلی منسوب به رسول خدا، برجسته شده است. از جمله: «پیامبر فرمود این مرد و اصحابش بر حق‌اند. پس ما به دنبال آن مرد رفتیم. دیدیم که عثمان بن عفان است» (بغوی، ۳۳۱/۴)؛ «رسول خدا فرمود: او [عثمان] را گرامی بدار، زیرا او شبیه‌ترین صحابه در خلق به من است» (بغوی، ۳۳۰/۴). سرانجام با نقل روایت هدبه بن خالد بر حقانیت عثمان صحنه گذاشته شده: «هجوم می‌آورد بر مردی که با مردم بیعت می‌کند، درحالی‌که ردایی پوشیده با بُردی از بهشت. این شخص کسی جز عثمان نبود» (بغوی، ۳۳۱/۴).

بغوی با بیان حقانیت عثمان، شباهت او در خلق به رسول خدا، و شرح پوشش بهشتی‌گونه او درصدد است نظریه خلافت را در گفتمان متشیعان کوفه طرد کند. همچنین از این نحوه برجسته‌سازی هویت عثمان می‌توان فهمید که از طرف غیر و متخاصمان چه حملاتی به هویت عثمان مطرح بوده که بغوی در پاسخ به آنها، به هویت‌بخشی در آن زمینه‌ها پرداخته است. از آنجا که در گفتمان متشیعان کوفه، مشروعیت سیاسی عثمان نفی می‌شده، بغوی اغلب با طرح روایاتی مجعول از رسول خدا، در ابتدا او را برحق معرفی کرده است. یکی دیگر از مطاعن شورشیان علیه عثمان روحیه تجمل‌گرایی و اشرافیت‌طلبی او بوده است؛ لباس‌های فاخر عثمان و به‌کارگیری کارگزارانی از بنی‌امیه، که به تجمل‌گرایی روی آورده بودند، از مسائل مورد اعتراض در این مخالفت‌ها و اعتراضات شورشیان بود و عثمان اغلب به این علل، فاقد معیارهای

خلافت در نظر گرفته می‌شد. این مطاعن بغوی را واداشت با بهره‌گیری از روایتی جعلی منسوب به رسول خدا روحیه اشرافی‌گری و شیوه خویشاوندگزی عثمان را، خلقی پیامبرگونه ترسیم کند (بغوی، ۳۳۰/۴) و سرانجام او را با دعای رسول خدا مورد آمرزش الهی قرار دهد: «رسول خدا فرمود: ای عثمان! خدا قبل و بعد تو را... تا روز قیامت پیامرزد» (بغوی، ۳۳۲/۴).

ب) طرد و برجسته‌سازی گفتمان‌ها در مسئله تربیع در معجم الصحابه

با بررسی روایات معجم الصحابه، ستیزندگی دیگر متن که راجع به مفهوم تربیع^۱ در درون گفتمان اهل سنت است، نیز به دست می‌آید. اندیشه تربیع راه‌حل آرمانی حنابله بوده که در نزاع گفتمانی قرن سوم بر سر معنای تفضیل مطرح شده‌است. زمانی که گفتمان‌های موجود در کوفه و بصره بر سر مسئله تفضیل و ترتیب خلفا معطوف به نزاع و مرزبندی سیاسی بود، احمد بن حنبل به منظور رفع اوضاع آشفته‌ای که در گفتمان اهل سنت اختلاف و نزاع درونی ایجاد می‌کرد و با توجه به فضایل بی‌شمار علی علیه السلام، که قابل انکار نبودند، تربیع را به عنوان راه‌حل نهایی برای ختم نزاع گفتمانی شیعه و سنی و خرده‌گفتمان‌های اهل سنت مطرح ساخت. در معجم الصحابه نیز، مسئله تربیع با وجوه متعددش نزد مخالفان و موافقان به چشم می‌آید. بغوی در نزاع گفتمانی بر سر این معنا، به اعتباربخشی و برجسته‌سازی گفتمان حنبلی و طرد و حاشیه‌رانی گفتمان اهل حدیث حامی عثمان پرداخته‌است.

بغوی در راستای اعتباربخشی به گفتمان حنابله، به برجسته‌سازی معنای تربیع پرداخته و از مشروعیت سخن رسول خدا بهره گرفته و روایتی مجعول از حضرت را درباره تعداد خلفا بیان کرده: «رسول خدا فرمود: خداوند مرا از چهار نفر خبر داد که آنها را دوست بدار و به من خبر داد که خداوند نیز ایشان را دوست می‌دارد» (بغوی، ۳۶۳/۴). نیز آورده که: «خلافت پس از من سی سال است که شش سال از آن به خلافت علی علیه السلام اختصاص دارد» (بغوی، ۳۶۸/۴). این روایات که به منظور اعتباربخشی به مسئله تربیع و برجسته‌سازی گفتمان حنابله گزینش و نقل شده‌است، بر خلاف نظر

۱. پذیرش علی علیه السلام در جایگاه خلیفه چهارم توسط احمد بن حنبل.

اهل حدیث حامی عثمان، مقام علی علیه السلام را در جایگاه خلیفه چهارم تأیید می‌کند. نکته دیگری که در معنای متن حائز اهمیت است، علت طرد خلافت علی علیه السلام در گفتمان حامیان عثمان است. بغوی این طرد هویتی را با ذکر داستانی از رسول خدا بیان کرده (بغوی، ۳۶۵/۴) و به نقل روایتی پرداخته که بر مشروعیت علی علیه السلام نزد پیامبر تأکید دارد: «رسول خدا فرمودند: برای هر پیامبری وصی و وارثی است و علی وصی و وارث من است» (بغوی، ۳۶۳/۴). وی این روایت را در جهت تأیید علی علیه السلام در مقام خلیفه چهارم گزینش و نقل کرده و از آنجا که این روایت بلافاصله پس از سفارش رسول خدا به دوستی با چهار نفر در متن ذکر شده، در راستای برجسته‌سازی جایگاه علی علیه السلام در مسئله تربیع تفسیر می‌شود و نمی‌توان آن را بازتابی از اعتبار گفتمان تشیع در مسئله امامت دانست. بغوی این حدیث سیاسی را، که شیعه آن را به وصایت و امامت علی تفسیر می‌کند، در راستای اثبات حقانیت خلافت علی علیه السلام نزد اهل سنت در متن برجسته ساخته‌است. همچنین وی بر اساس روایتی از رسول خدا، دشمنان علی علیه السلام را منافق به شمار آورده (بغوی، ۳۶۲/۴) و غضب بر علی را نشانه نفاق دانسته‌است (بغوی، ۳۶۴/۴). بنابراین، وی در مسئله تربیع به طرد هویتی و نفی معنای سیاسی خرده‌گفتمان حامیان عثمان در متن پرداخته‌است.

بازتاب نزاع‌های گفتمانی بر سر مسائل اقتصادی-سیاسی در معجم الصحابه

اندیشه سیاسی شیعه دلایلی برای وقوع خطاها در دوره خلفای سه‌گانه ارائه می‌دهد (حسن عباس حسن، ۳۶۴). شیعیان، علاوه بر مناقشه‌های سیاسی-مذهبی، با وارد کردن برخی ایرادات اقتصادی به درون گفتمان سیاسی، به نقد عملکرد خلفای سه‌گانه و طعن آنان می‌پرداختند. مهم‌ترین این مجادلات اقتصادی-سیاسی بر سر غضب فدک و مسئله ارث بود. فاطمه علیها السلام (بر اساس آیه ۲۶ از سوره اسراء) پس از وفات رسول خدا، مدعی شد که فدک به‌طور غیرمشروط از پدرش به او واگذار شده‌است (ابن‌هشام، ۵۷۱/۲). ولی ابوبکر با نقل این روایت از پیامبر که «ما [پیامبران] آنچه را به‌صورت صدقات مشروع فراهم می‌کنیم، به ارث نمی‌گذاریم»، ادعای فاطمه را رد کرد و فدک را به‌طور کلی، متعلق به جامعه دانست (بخاری، ۴۳۵/۲؛ یعقوبی، ۱۲۷/۲؛ ابن‌سعد، ۳۱۴/۲ به

بعد). از این رو، موضوع ارث به زودی به یکی از بحث‌برانگیزترین مسائل در تعارض بین شیعیان و مخالفان آنان تبدیل شد (جاحظ، ۳۰۰). نزاع بر سر مشروعیت سیاسی و اقتصادی اهل بیت در ماجرای فدک و مسئله ارث در معجم الصحابه نیز بازتاب یافته است. بغوی در پوشش زبان و روایت، مقوله ارث در گفتمان تشیع را به حاشیه رانده و در راستای برجسته‌سازی آرای اقتصادی-سیاسی گفتمان اهل سنت، روایتی را به نقل از عایشه ذکر کرده: «پدرم هنگام بیماری مرا صدا زد و گفت... زمانی که امارت مرا به خود مشغول کرد، می‌خواستم مال و پول جمع کنم، ولی وقتی امیر شدم، فقط یک عبای قطوانی و یک گوسفند شیرده و یک غلام به دست آوردم. وقتی مُردم، آنها را با عجله به عمر برسان... پدرم گفت: پولی که ما داریم برای کمک به مردم در راه خداست». در ادامه از زبان عایشه آمده: «وقتی پدرم مُرد، من مواردی را که پدرم گفت، برای عمر فرستادم و عمر گفت خدا پدرت را رحمت کند، چون دوست نداشت بعد از خود چیزی بگذارد که کسی در موردش حرفی بزند» (بغوی، ۴۵۱/۳-۴۵۲). بغوی بدون اشاره به اصل ماجرای فدک یا نقد مستقیم آن به طرد گفتمان سیاسی شیعه در مسئله غصب فدک پرداخته است. مسئله فدک در گفتمان تشیع با مسئله امامت در ارتباط است و شیعیان مطالبه فدک را مطالبه خلافت منصوص امیرالمومنین توسط فاطمه علیها السلام می‌دانند. اما تفسیر اقتصادی از مسئله فدک در معجم الصحابه قطبیت مثبت متن را در مسئله ارث رسول خدا به سمت گفتمان اهل سنت سوق داده است. مهم‌ترین معنایی که می‌توان از این روایت در متن برداشت کرد، بازتاب همان کلام ابوبکر در مقابل فاطمه علیها السلام است مبنی بر اینکه ارث پیامبران صدقات مشروع و متعلق به کل جامعه به شمار می‌آید (یعقوبی، ۱۲۷/۲؛ ابن سعد، ۳۱۴/۲ به بعد). در روایت مذکور، ابوبکر دارایی‌اش را پس از مرگ در اختیار خلیفه پس از خودش قرار می‌دهد تا صرف کمک به مردم شود (یعنی متعلق به کل جامعه بوده) و در راه خدا (به عنوان صدقات) مصرف گردد و ارث فرزندان نباشد. بنابراین، در معجم الصحابه، مسئله فدک نزاعی اقتصادی بر سر مسئله ارث به شمار آمده است. همچنین بغوی، علاوه بر طرد معنای سیاسی-اقتصادی گفتمان تشیع در مسئله فدک، با نقل عبارت «ابوبکر اموالی از خود باقی نگذاشت که سبب قیل و قال شود» (بغوی، ۴۵۲/۳)، عملکرد رسول خدا را در مسئله

ارث طرد کرده و با تأیید این غصب، به عملکرد ابوبکر اعتبار بخشیده و دوراندیشی و عملکرد او را بر رفتار رسول خدا ترجیح داده‌است.

بازتاب نزاع گفتمانی بر سر مسائل فقهی-عبادی در معجم الصحابه

نزاع بر سر پیروی از سنت و رویه شیخین. مسئله کشمکش دو گفتمان شیعه و سنی در پیروی از رویه شیخین، به‌خصوص سیره و سنت شرعی عمر، نخستین بار در شورای شش نفره عمر مطرح شد. در آن شورا، عبدالرحمن بن عوف خلافت را با دو شرط به علی علیه السلام پیشنهاد کرد: نخست آنکه بر اساس قرآن و سنت حکمرانی کند و دیگر آنکه از رویه شیخین (عمر و ابوبکر) پیروی نماید. علی علیه السلام شرط اول را پذیرفت، ولی با اعلام اینکه در شرایطی که قانون صریحی در قرآن و سیره پیامبر نیابد، به اجتهاد خود تکیه می‌کند، از پذیرش شرط دوم امتناع ورزید (بلاذری، ۲۲/۵؛ طبری، ۲۷۹۳/۱). این نکته اساس اختلاف نظریه قانونی و عملی تشیع و تسنن بود و بر اساس آن، فقه‌های شیعه نیز تصمیمات سه خلیفه اول را مردود دانستند. نفی پیروی علی از رویه شیخین مهم‌ترین شقاق و اختلاف شیعه و سنی در مسائل حقوقی و فقهی بوده‌است. علاوه بر آن، بدعت‌های عمر در اسلام و تغییر سنت رسول خدا توسط او و اعتراض اصحاب پیامبر بر وی، فرضیه عدم آشنایی عمر به قرآن و سنت رسول‌الله را در میان مردم قوت بخشید و سبب اعتراضاتی از جانب فرق مختلف، بالاخص شیعه، شد و حقانیت او را در خلافت زیر سؤال برد. طرد سنت و رویه عمر و نقد بدعت‌های او توسط رجال برجسته شیعه، اهل سنت و ازجمله مؤلف کتاب معجم الصحابه را در موضعی تدافعی قرار داد. ازاین‌رو، رجال اهل سنت متوسل به روایاتی جعلی شدند که در آنها شأن و مقام خلیفه دوم، هم‌تراز جایگاه رسول خدا و حتی بالاتر از آن نشان داده می‌شد و این بدعت‌ها پیامبرگونه می‌نمود (نجمی، ۱۵۸). در کتب حدیث و تاریخ، این فضیلت‌های ساختگی به نام موافقات عمر معروف شده‌است (بخاری، ۱۵۷/۱؛ سیوطی، ۱۲۲/۱).

بغوی نیز در مقام دفاع از گفتمان فقهی اهل سنت در مقابل مطاعن شیعه، ابتدا به برجسته‌سازی هویت خلیفه دوم پرداخته: «اگر پیامبری پس از پیامبر خاتم ظهور می‌کرد، همانا عمر بود» (بغوی، ۳۱۰/۴). او برای تأیید عملکرد و شیوه عبادی عمر در

مقابل حملات گفتمان فقهی شیعه، مقامی به خلیفه دوم اختصاص داده که اندکی کمتر از مرتبه نبوت است. در مرحله بعد، وی این بدعت‌ها و سنت‌های فقهی-عبادی خلیفه دوم را تأویل کرده و سیره و عملکرد عمر را، که در فکر و اندیشه اهل سنت به‌عنوان منبعی شرعی قابل‌استناد است، بر اساس روایتی منسوب به رسول خدا، برحق جلوه داده‌است: «همانا خداوند حق را بر زبان عمر جاری می‌ساخت» (بغوی، ۳۱۰/۴). او عمر را آشناترین شخص با سنت و سیره رسول اکرم معرفی کرده و مخالفان عملکرد او را به عدم شناخت قرآن متهم ساخته: «عمر گفت: مردمی می‌گفتند سنگسار چیست؟ در کتاب خدا، تارپانه آمده‌است، ولی پیامبر هم سنگسار کرد و ما پس از او سنگسار کردیم. این‌گونه نبوده که گفته‌اند عمر مسئله‌ای را که در کتاب خدا ثابت نبوده، ثابت کرده‌است. من آن را آن‌گونه که نازل شده بود، ثابت کردم» (بغوی، ۳۱۴/۴). نهایتاً با ذکر روایتی از ابن‌علقمة، سیره و عملکرد فقهی-عبادی خلیفه دوم را، بر خلاف مطاعن گفتمان شیعه، مورد تأیید علی علیه السلام به شمار آورده‌است: «دیدم علی را که آبی برای وضو از چاه می‌کشید. من برای او زودتر آب کشیدم. او گفت: رها کن ای ابوالخوب! عمر بن خطاب را دیدم که برای وضوی خود آب می‌کشید. من برای او زودتر آب آوردم. او گفت: رها کن ای ابوالحسن! که من پیامبر را دیدم که برای وضوی خود آب می‌کشید و من زودتر برای او آب آوردم. پس پیامبر گفت: ای عمر! خوش ندارم که در طهارتم هیچ کس با من شریک شود» (بغوی، ۳۱۴/۴). بغوی با ذکر این روایت، علاوه بر آنکه سنت و سیره خلیفه دوم را ادامه سنت و سیره رسول خدا معرفی کرده، علی علیه السلام را نیز از پیروان سنت و سیره خلیفه دوم و عملکرد فقهی او را همان عملکرد فقهی عمر به شمار آورده‌است. بنابراین، بغوی در نزاع فقهی-عبادی با گفتمان تشیع، به برجسته‌سازی عملکرد فقهی خلیفه دوم از سه طریق اقدام کرده‌است: ۱) به‌واسطه تأیید خدا و رسولش (قرآن و سنت)؛ ۲) به‌واسطه تأیید تاریخی (عملکرد عمر در ماجرای سنگسار)؛ و ۳) به‌واسطه تأیید صحابه (پیروی علی علیه السلام از سنت او و طرد نظر شیعیان درباره نفی عملکرد عمر توسط علی علیه السلام).

نتیجه

در معجم الصحابه، چهار خرده گفتمان از اهل سنت در عین اینکه با هم در تضادند، همگرایی و همپوشانی نیز دارند. در تمامی آنها (جز گفتمان گروهی از معتزله) افضلیت ابوبکر و عمر بر علی علیه السلام مطرح است و اعتقاد به سه خلیفه نخست در میان هر چهار خرده گفتمان مشترک است. اما گفتمان شیعه در مخالفت کامل با گفتمان اهل سنت قرار دارد. از این رو، تلاش بغوی در جهت طرد دال‌های سیاسی-مذهبی گفتمان تشیع است. در معجم الصحابه، در عین حمله به گفتمان تشیع به عنوان قطب مخالف، در درون گفتمان سنت نیز تضادهای معنایی دیده می‌شود، ولی اتحاد این خرده گفتمان‌های اهل سنت، که در برخی عناصر گفتمانی علیه هم حرکت می‌کنند، در برابر شیعه حفظ شده است. عمده تلاش بغوی در معجم الصحابه ناظر به طرد گفتمان تشیع، به عنوان گفتمان غیر، بوده است.

منابع

- ابن ابی الحديد، عبدالحميد بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، محقق و مصحح: محمد ابوالفضل ابراهيم، مصر، دار الاحياء الكتب العربيه، ۱۳۸۷.
- _____، شرح نهج البلاغه، چاپ محمد ابوالفضل ابراهيم، قم، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاريخ ابن خلدون، چاپ خليل شحادة، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۸.
- ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۹۵۷.
- ابن كثير، عمادالدين ابوالفداء، البداية و النهاية، قاهره، مطبعة السعادة، ۱۳۵۱-۱۳۵۸.
- ابن مسكويه، تجارب الامم، چاپ سيدحسن كسروي، بيروت، دار الكتب العلمية، ۱۴۲۴.
- ابن نديم، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، انتشارات ابن سينا، ۱۳۵۲ش.
- ابن هشام، ابومحمد عبدالملك، سيرت رسول الله، چاپ مصطفى سقا و ديگران، قاهره، ۱۹۳۶.
- ابوريه، محمود، اضواء على السنة المحمدية، قاهره، دار المعارف، بی تا.
- استنفورد، مايكل، درآمدی بر فلسفه تاريخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی، ۱۳۸۷ش.
- آقاگل زاده، فردوس، تحليل گفتمان انتقادی، تهران، علمی و فرهنگي، ۱۳۹۰ش.
- بارانی، محمدرضا، بررسی تاريخی تعامل فکری و سياسی اماميه با فرقه های معتزله، حنابله و اشاعره در عصر آل بويه در بغداد، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۲ش.
- بخاری، محمد بن اسماعيل، الجامع الصحيح المختصر، دمشق، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲.
- همو، الجامع الصحيح، قاهره، بی نا، ۱۹۳۲.
- بغوی، ابوالقاسم عبدالله، معجم الصحابة، چاپ محمد بن امين جكنی، كويت، مكتبة دار البيان، ۱۴۱۲.
- بلاذری، احمد بن يحيى بن جابر، انساب الاشراف، چاپ محمد حميدالله، قاهره، دار المعارف، ۱۹۵۵.
- جاحظ، رسائل، چاپ حسن سندوبي، قاهره، ۱۹۳۳.



- حسن عباس حسن، *ساختار منطقی اندیشه سیاسی اسلام*، ترجمه مصطفی فضائلی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۳ش.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، بیروت، دار الصادر، ۱۹۹۵.
- خلّال، ابوبکر احمد بن محمد، *السنة*، بیروت، دار المیمنة، ۱۹۷۹.
- خنجی، روزبهان، *سلوک الملوک*، چاپ محمدعلی موحد، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲ش.
- دینوری، ابن قتیبہ، *الامامة و السياسة*، قم، منشورات شریف رضی، ۱۴۱۳.
- ذہبی، *تاریخ الاسلام*، چاپ عبدالسلام تدمری، بیروت، دار النشر، ۱۴۰۷.
- سباعی، مصطفی، *السنة و مکانتها فی التشريع الاسلامی*، قاهره، دار الاسلام، ۱۴۲۷.
- سلطانی، علی اصغر، *قدرت، گفتمان، زبان*، تهران، نی، ۱۳۸۴ش.
- سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، مصر، مطبعة السعادة، ۱۹۵۲.
- طبری، ابوجعفر، *تاریخ*، چاپ ام. جی. دخویه، لیدن، بریل، ۱۸۷۹.
- طوسی، محمد بن حسن، *اختیار معرفة الرجال* کُشی، چاپ میرداماد استرآبادی، قم، آل البيت، ۱۴۰۴.
- غلامرضا کاشی، محمدجواد، *جادوی گفتار (ذهنیت فرهنگی و نظام معنایی در انتخابات دوم خرداد)*، تهران، موسسه فرهنگی آینده‌پویان فارسی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹ش.
- فرکلاف، نورمن، *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه فاطمه شایسته‌پور و دیگران، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها، ۱۳۷۹ش.
- فیرحی، داوود، *قدرت، دانش، مشروعیت در اسلام*، تهران، نی، ۱۳۷۸ش.
- کردعلی، محمد، *الاسلام و الحضارة العربیة*، قاهره، لجنة التألیف و الترجمة و النشر، ۱۹۶۸.
- لمبتون، دولت و حکومت در دوره میانه، ترجمه و تحقیق محمدمهدی فقیهی، تهران، شفیعی، ۱۳۸۵ش.
- میلز، سارا، *گفتمان*، ترجمه فتاح محمدی، تهران، هزاره سوم، ۱۳۸۲ش.
- نجمی، محمدصادق، *سیری در صحیحین*، مشهد، انتشارات المهدی، ۱۳۹۶.
- یعقوبی، احمد بن علی، *تاریخ*، بیروت، دار الصادر، ۱۴۱۵.
- Wodak, Ruth & Michael Mayer, *Methods of critical discourse analysis*, Sage Publications, 2001.